

آنها را بزودی قطع نمایم، قسمت اعظم افکار نیازاحت کننده از کیفیتی که شرح دادیم سرچشمه می گیرد.

سمبولیسم

با پیشرفت روز افزون زبان، آدمی بیش از پیش بجای اشیاء کلمات بکار می برد. هرگاه بخواهیم موضوعی را مورد بحث قرار دهیم کلماتی بکار می بریم که آنها را در ذهن مجسم کند. کودکان قبل از آنکه با کلمات مجسم گردند و زبان بیاموزند یک مرحله تکاملی را طی میکنند و هر بار که با چیزی کار دارند و میخواهند آنها را بدست آورند یا با اشاره آنها نشان میدهند و با اینکه آنها خود بر میدارند و بدین طریق مقدار زیادی وقت در کسب رضایع میکنند. بر اثر پیشرفت زبان، کلمات بما اجازه میدهند که در مورد متعلقات آنها در مقابل دیدگان ذهن مجسم سازیم. در بر تو بس. رفتن کلمات مایه توانیم بدون خارج شدن از اطاق خود به اتفاق دوستان خویش دور دنیا بگردیم همچنانکه در بازیهای عادی کودکان می توان خود را به کشتی های بزرگرا دور دنیا تعقیب کرد. بنا بر این کلمات بعنوان سمبول یا مظهر افکار و اشیاء بکار برده میشوند. همچنین میتوان اشیاء را به عنوان مظهر افکار و احساسات و تمایلات بکار برد و بدین طریق مایه اثر در اظهار افکار و مفهومی های خود رعایت صرف جویی کامل بنمائیم.

پرچم سمبول یا مظهر وطن پرستی است و در جشن های ملی و بین بجای کلمه «میهن پرستی» غالباً کلمه «پرچم» را بکار می برند هر دو کلمه که یکی اسم ذات و دیگری اسم معنی است در احساسات شور و هیجان و غرور و افتخار و اراده برای انجام کارهای گرانبیا ایجاد میکنند. تأثرات ذهنی از احساساتی که در ما بر اثر مشاهده یا منظره میهن پرستان

بوجود آمده و با خاطرات اقدامات بزرگ و تهور آمیز گذشته‌گان که در ذهن مانقش بسته سرچشمه می‌گیرد و هر بار که کلمه «پرچم» یا «میهن پرستی» ادا میشود این احساسات در ما بوجود می‌آید. آنها دیدن خود پرچم ممکن است این احساسات را در ما بیدار کند و بدین طریق مشاهده میکنیم که کلمات یا سمبول‌ها تا چه اندازه در فعالیت ذهنی و جسمانی ما صرفه جویی میکنند. ذکر چند جمله کافی بود تا ما بطور کلی نشان دهیم منظور ما از پرچم و میهن پرستی چیست و ما بطور اختصار با احساسات و افکاری که در ذهن هر شخصی بهنگام دیدن پرچم یا شنیدن کلمه «میهن پرستی» بوجود می‌آید اشاره نمودیم. بدین طریق اشیاء نمونه (سمبول) یا کلمات، معانی مختلفی را در بردارند.

آثار هنری بیشتر اهمیت خود را بمعنی و مفهوم بزرگی که مجسم میکنند مدیون میباشند مانند ارك دو تریومف پاریس و مجسمه آزادی نیویورک و غیره.

این آثار بمناسبت ایده‌آل یا مفهومی که مجسم مینمایند تا ابد جاودان خواهند ماند. هر کسی مجسمه وردن را که روغن بوجود آورده است مشاهده کرده باشد ممکن نیست آنرا فراموش کند. این مجسمه مظهر شدیدترین درجه خشم و غضب انسانی است که از ترس و نوهیدی بوجود آمده است. در هنر، قیافه‌های مختلف مظهر حالات ذهنی میباشند. اقوام اولیه زبان را بعنوان سمبول بکار می‌بردند حتی در زبان چینی امروز که دوره تکامل خود را کاملاً طی کرده است هنوز برای مجسم کردن افکار و اشیاء کلمات مصور بکار می‌برند و آثار سمبولیسم اولیه کاملاً در این کلمات هویداست. مثلاً بخوبی میتوان دید کلمه‌ای که برای تجسم ادب

و احترام فرزندی بکار رفته است از عکس کودکی که پیاپی مرد کهن سالی افتاده اقتباس گردیده است. کلمه «صلح» زنی است که زیر سقفی قرار دارد. مظهر «خاور» خورشیدی است که از پشت درختی می تابد. دور درخت که در کنار هم قرار گرفته اند «پیشه» یا «جنگل» را مجسمه میکنند. تصویری که زنی و کودکی را در کنار یکدیگر نشان دهد «خوبی» را معنی میدهد در مذاهب قدیم سمبول نقش بزرگی بازی میکند. حتی در کوزه‌های روزانه و تفریح و زندگی عشقی ما سمبول نقش بزرگی ایفا مینماید. چاک با آنکه بخودی خود کافذی بیش نیست یا اینهمه چون جان‌نشین پوئ است مورد قبول همه قرار می گیرد. عاشق با التماس یکدستمان و یا چند تار مو را بعنوان نمونه‌ای از معشوق می گیرد. يك حلقه کوچک سمبول آنست که زنی و مردی برای همیشه شریک زندگی یکدیگر شده‌اند.

حرکات و رفتار آدمی نیز هر کدام سمبول یا مظهر چیزهای هستند که خود آدمی درست از آن آگاهی ندارد و می‌توان گفت این حرکات دارای جنبه نا آگاه میباشند. بماند که دقت و توجه میتوان برخی از حالات ذهن را در حرکات و اطوار اشخاص دید. يك برون‌گرای مطمئن و متکی به نفس با سینه فراخ و عضلات نیرومند و غرور ذاتی با شما مواجه میشود و حال آنکه درون‌گرای مردد با سینه فرو رفته و قدم‌های سست بشما نزدیک میشود و مقصود خویش را نمیتواند مجسمه کند.

لباس مانیز مظهر حال ذهنی ماست. شخص مطمئنی که موقعیتش از هر حیث تأمین است زیاد لباس پوشیدن خود اهمیت نمیدهد. مردن بی‌قیدی و آزادی در لباس پوشیدن ممکن است مظهر يك شخصیت لاپایبی و بی‌قید بزندگی و خیال باف باشد از طرف دیگر لباس سیر و منظم و دقیق

نشانه شخصیت کسی است که هنوز بمقام دلخواه خود نرسیده است این کمال خارجی ممکن است يك كوشش نا آگاه برآی رفع نقص داخلی باشد. طرز تکلم و رفتار نیز ممکن است تا اندازه ای مظهر حالات ذهنی اشخاص بشمار رود.

حتی ممکن است ماقدم از دایره حرکات و رفتار در این خصوص بیرون نهاده و داخل مرحله کارهای عادی شویم. در اینجا نیز بسیاری از عادات کوچک ما ممکن است مظهر چیزهائی باشد که ما خود از آنها آگاه نیستیم. فی المثل افراط در شستن بدن ممکن است نشانه يك میل طبیعی برای پاکیزه بودن باشد. از طرف دیگر ممکن است مظهر جهدی برای پاک کردن ذهن از برخی ناپلیدیها باشد که شخص از وجود آنها آگاه نیست و یا میل ندارد آگاه باشد.

برخی از اشخاص در امور روزانه دقت را از اندازه خارج میکنند. قبل از خواب برای چندمین بار در و پنجره را با مراقبت شدید مینگرند تا مطمئن شوند آیا بخوبی بسته شده است یا خیر؛ مراقبت و احتیاط خارج از حد نشانه ترس و یا از تکاب گناهی است که ماکاملاً از وجود آن در خود بی خبر هستیم. خودداری از برخی اقدامات و کارهای عادی نیز همین جنبه را دارد. يك شخص تحصیل کرده و موقر را می شناختیم که از هر گونه اشاره ای به رقم ۱۳ هر اسناك بود. او در سیزدهم هر ماه از خانه خارج نمیشد. هنگام راه رفتن بمنحني اینكه بپدم سیزدهم میرسید دو قدمی گام برمیداشت. همچنین هنگام بالارفتن از پله ها پله سیزدهم را جا میگذاشت موقع محاسبه میگوشتید طواری حساب کند که احتیاج باستعمال رقم ۱۳ و مشتقات آن را نداشته باشد. از خیابانی که در آگهی های تبلیغاتی

آن رقم ۱۳ جلب توجه میکرد عبور نمی نمود و بدینصریق زندگی خود را بکلی تباه کرده بود و خودش نیز نمیتوانست بگوید چرا مجبور است اینطور عمل کند؟ پس از تحقیق دقیق معلوم شد این عادت ناپسند ناشی از يك تجربه دوران کودکی بوده است بدین معنی که وی با يك نوکر ابله و خرافاتی خانه پدر خویش ارتباط جنسی داشته است. زنی از کثافت و حشت عجیبی داشت و همواره از این لحاظ رنج میبرد که ممکن است از راه ناپاکی دیگران را مبتلا به بیماری کند. پس از تحقیق معلوم شد که کثافت بنظر او بیماریهای آمیزشی است که خود روزی گرفتار آن بوده است. پیروزی بگره علاقه فراوان دارد و در تربیت گربه سعی بسیار مبذول میدارد و بدینطریق غریزه مادری خویش را ارضاء میکند. بنابراین ما مشاهده می کنیم بسیاری از کارهای مفید و همچنین بسیاری از کارهای ناپسند و بیهوده از سمبولیسم سرچشمه میگیرد.

بدیهی است سمبولیسم نه تنها در زندگی مایه صرفجویی بعمل میشود بلکه بارزش و لطف زندگی می افزاید لکن باید مراقب بود که از حد معین تجاوز نکند. بدون شعر و احساسات که تنها بوسیله سمبول درجسم میگردند زندگی بی فروغ و ملالت بار خواهد شد لکن افراط در سمبولیسم منتهی به سوء تفاهم و ناپایداری خواهد گردید و در بعضی از موارد به نشت و نگرانی های روحی که در برخی از بیماران روانی مشاهده میگردند منجر خواهد شد.

خطرات انتقال عواطف و تفکیک

سمبولیسم چنان عامل مهمی در زندگی روزمره. بشمار میرود که جای دارد مورد توجه کامل قرار گیرد. ممکن است ما بطور ناآگاه از آن

برای تشدید دردهای خویش الهام گیریم و همچنین ممکن است بطور خود آگاه آنرا برای تقویت سلامتی ذهن خود بکار بندیم. نمونه اول کسی است که دست بکارهای بی اساس و عبثی میزند. مانند زنی که روزی سی، چهل یا پنجاه بار و حتی صد بار دست خود را می شوید و نه تنها همواره احساس ناراحتی میکند بلکه مقدار زیادی از رقت و انرژی خویش را بیپوده بهدر میدهد. یا بازرگانی را مشاهده میکنید که قبل از خواب باید کتیه کارهای خود را منظم نموده و تکلیف هر پروندای را معلوم کرده باشد زیرا در غیر اینصورت از فرط نگرانی تا با امداد خواب به چشمانش نخواهد رفت. هنگامیکه کار باینجا کشید باید چنین نتیجه گرفت که شخص برده سمبولهای خود می باشد و ناگزیر است بفرمان آنها باین سوی و آن سوی کشیده شود و برای رهایی از این بردگی باید بتدریج سعی کرد به معنی نهایی هر سمبول پی برد و در عاداتی که سخت در نهاد ما ریشه گرفته اند تجدید نظر نمود. چقدر خوب است قبل از آنکه سمبول انسان بر آدمی چیره گردد از شدت آن کاسته شود.

شاید بتوان گفت هر يك از افراد بشر بتعجیب و غریبی دارد که در راه خدمت بآن فداکاری فراوان میکند. در همه ما حتی در روشن فکرترین ما برخی هدفهای حیرت انگیز که گمان میرود بقیمانده آثار موروثی دورانهای قبل از تاریخ و ظلمت است وجود دارد و هر گاه بعد افراط نرسند عادی و بی آزار بشمار میروند لکن ابراط در توجه بآنها خطر زیاد دارد چنانچه مردی که هنگام صحبت از دیگران چوب را لمس «میکند» و یا آنکه از راه رفتن در زیر اردبان اکراه دارد و یا اینکه حاضر نمیشود از يك جعبه کبریت سه کبریت را بستاند سر هم آتش زند ممکن است این عادات

خرافاتی ناچیز را بدون بیم از اینکه در ذهنش اثر نامطلوبی داشته باشد ادامه دهد.

سمبولیسم در عین حال فوائد بیشماری دارد. ما ممکن است آنرا به منزله کوتش برای پایان بخشیدن بیک حال عاقله‌ای نامطلوبی تلقی نمائیم. شخص ممکن است روز را در اداره با نهایت عصبانیت و نازاحتی بسر برده و خود را فوق العاده مایوس بیابد و با اینهمه بروی خود نیاورد و با شانه‌های فراخ و قیافه متبسم داخل خانه شود و آهنگ گریه را زمزمه کند و با محبت بیشتری با زن و فرزندانش خویش مواجه گردد. فراخ کردن شانه، آهنگ خوش زمزمه کردن، ابراز محبت بیشتر به زن و فرزند نشانه و سمبول طبع خوش است. این علائم خود تولید نشاط می‌کنند و کسیکه خود را خوش و انمود کند بتدریج احساس خوبی خواهد کرد. یازنی از کارهای خانه داری و مراقبت بچه‌ها بستوه می‌آید بعوض آنکه خود را بدست یأس سپارد بایکی از دوستان بخیرد میرود و خود را مشغول می‌کند و کلاه تازه‌ای می‌خرد و رنج کسالت را بکلی فراموش می‌نماید. تغییر صحنه فعالیت، چانه زدن با دوستان مخصوص خریدن یک کلاه تازه نشانه آنست که زندگی تماشا خسته کننده نیست و با استمداد از این سمبول‌ها مشاهده می‌کند که حالش بهتر شده است.

تصور می‌کنم پس از این مقدمات ما بتوانیم تا اندازه‌ای به کیفیت سمبول و چگونگی استفاده از آن پی ببریم و بدانیم که هر یک از حرکات و کارهای ما علتی دارد زنی را که مشاهده میکنید بمحض دیدن یک گرسرخ حالش بکلی بهم می‌خورد برای آنست که چند سال پیش عشقش با نهایت ناچوارمردی با خیانت کرده و از او انرک گفته است. اتفاقاً در آخرین

شب ملاقات باعاشق جفاپیشه ، گل سرخی را که وی باو تقدیم کرده بلباس خود آویخته و از آن شب دیگر دوست خیانتکار خود را ندیده است .

از تحلیل سمبول میتوان نتیجه ای هم بمنظور تأمین بهداشت روحی گرفت بدین معنی که باید حتی المقدور از شدت عواطف کاست گاه از اوقات هر کدام از ما در زندگی گرفتار ناراحتی ، خجالت ، ترس و حتی از دست رفتن آبرو و حیثیت میشویم . هر گاه تمام سعی ما صرف آن گردد که حادثه نامطلوب را هر چه زودتر در طاق نسیان گذاریم و با آنکه از احاطه آنها بر ذهن خود جلوگیری نمائیم ما خود را گرفتار این خطر میکنیم که هر بار باشتی با فکری که سمبول حادثه فراموش شده است مواجه گردیم آرامش ذهنی خویش را از کف بدهیم و دوچار ناراحتی شدید روحی شویم بنابراین هر گاه موضوع را با عقل و تدبیر مورد توجه قرار دهیم و بکوشیم آسیب ناشی از آن را تا اندازه ای جبران نمائیم و حقیقت را صریحاً گردن نهیم و از تجربه ، درس عبرت فراگیریم ممکن است از خطر نگاهداری عواطف شدید جلوگیری کنیم .

رفع مسئولیت

« در این فصل مسئله رفع مسئولیت و نسبت
 « دادن ناکامیها و عدم موفقیت های زندگی
 » بدینگران مورد بحث قرار خواهد گرفت.
 « بعضی افکنی بار رفع مسئولیت از لحاظ
 » رهائی از کشمکش های ذهنی اقدام
 » موثری نیست و بیش از پیش در خطر
 » افتن ذهنی می آفراید .

هنگامیکه دوچار يك کشمکش ذهنی و بایک عاطفه شدید میشویم
 بدو وسیله ممکن است بطور موقت خود را اندکی راحت تر کنیم و هر دو
 راه نیز بسته بتوانائی ما در ندیده گرفتن اشکالات و نقص ها و یا بعبرت
 دیگر دور زدن کشمکش های ذهنی است. البته این دوراه ما را در کاستن
 از ناراحتی ذهنی و رنج كمك میکند لکن در غالب موارد این کار برای ما
 گران تمام میشود . در حقیقت يك آرامش ذهنی قلابی بدست می آوریم
 بدین معنی که میکوشیم کشمکش ها را ندیده بگیریم درست مثل اینکه

برای نخستین بار عینک دودی به چشم بزنیم و از آسمان برابر و برق تهدید آمیزی تنها پرده های ابر نامعلومی را تشخیص دهیم. هرگاه عینک مادودی نباشد می توانیم بیدرنگ رنگ و کیفیت ابرها را تشخیص دهیم و قبل از آنکه طوفان آغاز گردد بجای امنی پناه ببریم ولی هرگاه عینک دودی به چشم داشته باشیم تنها وقتی بحقیقت طوفان پی خواهیم برد که طوفان آغاز گردد. بهمین ترتیب هرگاه ما منبع و اثرات افکار خود را تشخیص ندهیم ممکن است بعداً متوجه شویم بدون اطلاع ما مقدمات طوفان شدیدتری آماده شده است. غالب اوقات افکار ما بعوض آنکه اشیاء را بنظر ما روشن تر کنند آنها را مستور تر مینمایند.

مادر بسیاری از موارد بعوض اعتراف بگناهان و نواقص خویش آنها را بدیگران نسبت می دهیم، این اقدام را در روانشناسی نقص افکنی^(۱) نام می نهند. مابعدین طریق نواقص و مسئولیت های خود را انکار می کنیم. برعکس ممکن است صفاتی را که بدیگران تعلق دارد متعلق به خودمان بدانیم این اقدام را مانند کردن^(۲) می نامند. اینک نخست از نقص افکنی بحث میکنیم. اسمیت در بلیارد بازی بسیار ناشیانه ای میکند، دوستانش شلیک خنده را سرمیدهند و اسمیت سحت خجالت میکشد و بیدرنگ گناه را بگردن چوب بلیارد که بادعای او کج است می اندازد. قهرمانی در مسابقه فوتبال در یک مرحله حساس توپ را خیلی بد پاس میدهد و در مقابل دوستانش که از او انتقاد میکنند فوراً میگوید: «توپ لیز بود» یا «این کفش خراب بالاخره کار خود را کرد». از بانوئی ایراد میگیرند که سالادش چندان چنگی بدل نمیزند بیدرنگ جواب میدهد: «روغن زیتونش خوب

نبوده. معامله ای ضرر میکند. فوراً منشی بیچاره گناهکار میشود. هر بار که دو اتوموبیل بهم تصادم میکنند همواره «راننده دیگری» گناهکار است و بدین طریق می توان يك فیهرت تمام نشدنی از موارد بیشمار نقض افکنی یعنی انداختن نقضی را بگردن دیگران تهیه کرد.

همه مباحث یا بناحق از این کار استفاده می کنیم. تقریباً هر بار که ما کاری را درست از آب در نمی آوریم گناه را بگردن ابرار می اندازیم. تمام این مثالهایی که ذکر کردیم دارای يك وجه مشترک می باشند بدین معنی که هر بار ما بر اثر بی لیاقتی یا نقص قضاوت دوچار اشتباهی میشویم خود را از مسئولیت بری نموده و گناه را بگردن شخص یا چیزی در خارج از خودمان می اندازیم. اساس نقص افکنی آنست که برای اشکالات و اخلای خودمان محملی بتراشیم. ما باین وسیله بطور موقت از خجالت رضع و ملامت رهایی می یابیم و خود را راضی میکنیم و از اعتراف به نواقص و لغزشهای خویش سر باز میزنیم زیرا چنین اعترافی اگر چه زیاده برای دردناک نباشد قدر مسلم آنست که فوق العاده ناراحت کننده است و بهین جهت ما با انداختن گناه بگردن دیگران خویش را از ناراحتی و رنج رهایی می بخشیم. اکنون باید دید آیا در مقابل کشمکش های ذهنی توسل به نقص افکنی کاری مفید است؟ قدر مسلم آنست که هر بار که مرتکب خط یا لغزشی میگردیم بیدرنگ بفکر استفاده از نقص افکنی می افتیم غالباً ما تمایلات ناپسند را که مخالف شئون و شخصیت حقیقی ما است بهشتاب هر چه تمامتر از گردن خود ساقط می کنیم و بدیگران نسبت میدهیم. مرتکب آنکلیک ممکن است بجای آنکه اعتراف کند عادت زشت میگزینی و خیانت به سرش ناشی از سستی اراده و یا خود پرستی است این نوع

بزرگ را به سبک سری و بیایی قیدی همسرش نسبت دهد و حال آنکه زنش از این لحاظ کاملاً بی گناه است. مرد هرزه بعوض آنکه به شهوت پرستی خود اعتراف کند ممکن است هرزگی خویش را باصرار زنان دیگر در منحرف ساختن او از صراط مستقیم نسبت دهد. بطور کلی از این لحاظ مرد همیشه گناه را بگردن زن می اندازد. نقص افکنی ما را از رنج سرزنش وجدان و کنترل نفس میرهاند متهم ساختن دیگران بمراتب از اعتراف به این که منبع شر و فساد خودمان هستیم آسانتر است.

البته از این اظهار نباید چنین نتیجه گرفت هر بار دیگران را سرزنش می کنیم بطور قطع و یقین گناهکار اصلی خودمان هستیم لکن ما وجداناً در متهم ساختن دیگران باید حقایق را در نظر گیریم و از افراط در نقص افکنی احتراز جوئیم زیرا شخصی که در رفع مسئولیت از خود زیاده روی میکند و هر تقصیری را متوجه دیگران مینماید بسهولت از طرف دوستان و آشنایانش شناخته میشود و سخنانش مورد اعتماد قرار نمی گیرد. البته تا اندازه ای استفاده از نقص افکنی اجتناب ناپذیر و حتی مطلوب است لکن نباید فراموش کرد که در اینجا نیز ما مواجه با خود فریفتن و استعاره می شویم هر بار که ما مواجه با زیان بزرگ، ستمگری، نکوهش شدید وجدان، تعدی بحقوق دیگران می شویم بید رنگ متوسل به نقص افکنی می گردیم و تمایلات ناپسند و عیوب خویش را درد دیگران می یابیم.

برخی از اشخاص که بیش از حد سنگ مصالح نسل و لزوم مبارزه با فساد را بسینه میزنند در حین این مبارزه در حقیقت با برخی از تمایلات و نقشه های پنهانی خودشان می جنگند. آنها دارای تمایلات خاصی میباشند که ارضاء نشده و یا انجام نیافته است و اینک مشاهده میکنند دیگران همان

تمایلات را که بطور نا آگاه مورد علاقه آنهاست ارضاء میکنند و بهمین جهت سخت با آنها مبارزه مینمایند و بدین طریق يك مبارزه درونی جنبه يك مبارزه برونی را می یابد و اشخاص با مبارزه علیه «اهربمن» شخصیت خودشان که در نهاد دیگران لانه کرده اند آرامش روحی کاملی بدست می آورند و در عین حال در میان جامعه وقر و مقام شایسته ای حاصل میکنند و اجتماع نیز در هر مورد که مبارزه آنها بنفع جامعه باشد آنها را یاری و تقویت مینماید ولی در موردی که مبارزه آنها بنفع جامعه نباشد ناگزیرند بتنهائی مبارزه نمایند و گاه از اوقات با خود جامعه نیز دست و پنجه نرم کنند تبعیض و زور گوئی ممکن است از يك لحاظ ما را در مبارزه بر علیه زور گوئی دیگران جدی تر و راسخ تر کند و از این لحاظ يك کیفیت روانشناسی بوجود می آید که از هر حیث جالب توجه میباشد. شخصی که غالباً خود به نقص مقررات يك باشگاه می برد و دانه همه شدیدتر علیه اشخاص دیگری که بخواهند مقررات را پایمال کنند مبارزه مینماید. یسر دانشجویی که خود از میان دختران دانشجو دوستی انتخاب کرده است جد علیه اقدامات منافی عفت در دانشگاه مبارزه میکند. مردی که بزور و برروئی در يك باشگاه خصوصی راه یافته است برای جلوگیری از اینکه شخصی دیگری باو اقتداء نماید سخت تلاش میکند. سیاستمداری که بمنسبت نقص مقررات حزبی و یا نافرمانی از حزب اخراج شده است خونین ترین دشمن خود را آن کسی میداند که با اقدامی نظیر اقدام او دست زده باشد.

بطور کلی غالباً انتقاد و نکوهش از اقدامات و لغزشهای دیگران متکی بر لغزشهای خود ماست که خود از آنها آگاهی نداریم. ما از آن لحاظ این نقص ها را در دیگران می بینیم که خود بطور نا آگاه آنها را

درخویشتن احساس می کنیم .

مردم هوشیار و مثبت وقت خود را صرف ایراد گرفتن و ملامت کردن و انتقاد نمودن دیگران نمیکنند زیرا وی همواره سرگرم کارهای مثبت و مفید است . منتقدین بندرت از طبقه مخترعین و مولدین هستند بلکه بیشتر مولدین و مخترعینی میباشند که تیر آرزو و آمالشان بسنگ نامرادی خورده است . منتقدین هنر اعم از نقاشی و مجسمه سازی و موسیقی و غیره ضمن انتقاد از نواقص هنر دیگران در حقیقت نواقص کار خودشان را انتقاد میکنند . نظریونی که در عمل مواجهه باشکست شده اند غالباً کارشناسانی هستند که تنها راه عمل را نشان میدهند .

انتقاد بیمورد و نامعقول غالباً منتهی بحق کشی میگردد و ارزش دائمی و حقیقی هر چیزی را از میان می برد . در اشخاصی که قضاوت غیر عادلانه و ناموجه میکنند ممکن است منبع نارضایتی شدیدتری تشخیص داد که شخص از وجود آن در خود آگاهی ندارد این نارضایتی درونی از شخص بخارج انتقال می یابد و ارزش همه چیز را از میان می برد . ما این نوع واکنش را مخصوصاً در اشخاصی مشاهده می کنیم که عمرشان دریأس و ناکامی گذشته است و همه کائنات بنظرشان بی ارزش و عبث و قلابی میآید . انتقاد آنها از اشخاص و اشیاء همه ناشی از همان نارضایتی شخصی است . آنچه را که دیروز دوست میداشتند امروز از آن تنفر دارند بدون آنکه احساس کنند این تنفر مربوط بخارج نیست بلکه از روح خودشان سر چشمه می گیرد . در حقیقت بدبینی و عداوت ناشی از خشک شدن چشمه مهر در خود آدمی است . (تنیسن) شاعر معروف در این خصوص میگوید : « دنیا بنظر تو تاریک می آید - تنها خودت علت آنرا میدانی » انتقاد عمومی در

تکامل شخصیت افراد اثر فراوان دارد و هر گاه درست و بمورد باشد از لحاظ اجتماعی نیز دارای ارزش فراوان است. از لحاظ انفرادی نیز انتقاد در اشخاصی که بیش از حد بخود می‌بالند و معنی شکست را درستی درك نمی‌کنند ارزش بسیار دارد.

بحث بالا تا اندازه‌ای ما را در درك کیفیت 'نقص افکندی' كمك می‌کند. بطور کلی در این حال ما همه چیز را بصورت‌های غیر حقیقی مشاهده می‌کنیم هنگامی که دنیا بیش از حد آلوده بعواطف و افکار و تمایلات ما گردیده مسلم است که همه چیز آنرا بدیده شخصی می‌نگریم و گویی احساسات ما بکائنات سایه می‌افکند. تنداد ما را گرفتار یأس و نومیدی می‌کند و نسیم ملایمی دره آرامش و رضایت ایجاد نمی‌نماید و بدین طریق ما طبیعت را تنب از دریچه احساسات خود مان می‌نگریم و فرمان احساسات خود ممکن است گربه را يك حیوان ظریف و دوست داشتنی و مظهر خوبی تلقی کنیم و يك حیوان مودنی و نفرت انگیز و نمونه بدجنسی و بد ذاتی.

احساسات و عواطف بطور کلی دنیایی را که مادر آن زندگی می‌کنیم تغیر می‌دهد و یا آنکه جهانی نو برای ما بوجود می‌آورند. روزی شخصی صدا سنجی را بصدا در آورد و از اشخاصی که حضور داشتند پرسید که چه صدایی شنیدید؟ هر کدام جوابی مخصوص دادند. یکی گفت شبیه صدای سوتی را شنیده است. دیگری گفت صدای شیپوری بگوشش رسیده است سومی گفت آهنگ صدای انسانی را شنیده است و بدین طریق هر يك سخنی گفتند. مسلم است صدایی که بگوش هر کدام از حاضرین رسیده بود ارتباط کامل با تجربیات شخصی او داشت. بدین پی است يك آهنگ نباید اینهمه اثرات مختلف داشته باشد و بنا بر این آنچه موجب تغیر این اثر

آهنگ در اشخاص گردیده تجربیات خود آن اشخاص بوده است .
 در داستان معروف (ادگار یو) فریادهای خشمی که از گلوئی کودکی
 قاتل خارج میشد از طرف شنوندگان آلمانی و فرانسوی و ایتالیائی و روسی
 و غیره بطور مختلف تفسیر میگردد. دادرسان و حقوق دانان میدانند بندرت
 اتفاق می افتد که گواهان، يك پيش آمد بسیار ساده را که از فاصله خیلی
 نزدیک دیده اند یکسان گزارش دهند . حتی در مورد چیزهایی هم که در
 مایجاد عاطفه نمیکند بخوبی مشاهده می کنیم تاچه اندازه نظر و عقیده
 ما فرق دارد . بطریق اولی هنگامی که عاطفه ای در کار است استنتاج ذهنی
 ما براتب مشکوکه تر است . مردم صاحب نظر این نکته را در قالب این
 اصطلاح ریخته اند که «میل پدر فکر است» .

در يك خانه قدیمی ساز هنگامی که افکار و احساسات عاشقانه ذهن ما را
 فرا گرفته است صدای يك تخته را ممکن است بمنزله صدای پای معشوق
 تلقی کنیم و هر گاه برعکس ذهن ما انباشته از ترس باشد ممکن است آنرا
 نشانه نزدیک شدن دزدی بدانیم . اشخاص دیگر ممکن است همان صدا
 را بجای صدای پای اجنه و ارواح و عوامل ماوراء الطبیعه دیگری بگیرند
 کدام يك از ما در مواردی شمار وجود خطر بزرگی را احساس نکرده است
 که چند لحظه بعد بواهی بودن آن کاملاً پی نبرده باشد ؟ این داستان
 حقیقی را بسیاری میدانند که چندی پیش شخص پردلی شرط بست صدلیره
 انگلیسی بگیرد و يك شب تمام در یکی از خانه های معروف (سسکس) در
 انگلستان که همه عید گفتند جن دارد بخوابد ، او پانچه خود را مسلح کرد
 و در اتاق اجنه دراز کشید و بخواب رفت . مقارن ساعت ده باهداد بر اثر
 صدای بسیار ضعیفی که از پای رختخواب شنید بیدار شد و بطرف آن سمت

متوجه گردید و در نور بسیار ضعیف مهتاب یک دست سفید و وحشت انگیزی را مشاهده کرد که بر خت خواب نزدیک میشود. دهشت عجیبی بر او مستولی شد و بی اختیار طیانچه را برداشت و ماشه آنرا کشید و يك شست پای خود را نابود کرد. بچه اگر خوشحال و سرکیف باشد سایه های دیوار ممکن است بنظر او اشکال نشاط انگیزی از قبیل چهره خندان يك کودک و غیره بیاید و بر عکس هر گاه مرعوب باشد همان سایه ها را ممکن است بمنزله چهره شیطان یا مرد آدمی خواری که میکوشند او را بدست آورد تلقی کند. همان طور که احساسات ما ممکن است دنیای خارج را بنظر ما رنگین و یا ملالت بار جلوه دهند جهان درونی ما را نیز ممکن است بمیل خود بصورت های مختلف در آورند. اشخاص فوق العاده حساس همواره در ناراحتی و زحمت بسر میبرند. دختری را بنظر آورید که سوار اتوبوس برقی است ناگهان مشاهده میکند جورابش سوراخی دارد و سخت ناراحت میشود. برای آنکه کسی سوراخ جوراب او را نبیند بوضع های مختلفی قرار میگیرد ولی با همه این احتیاطها پیش خود یقین دارد محال است سایر مسافران سوراخ جوراب او را نبینند. بخود میگوید: «آب دارند بمن نگره میکنند، راجع بمن است که شروع به پیچ پیچ کرده اند، آب حتماً بمن میخندند» ناگهان از فرط خجالت بخود می پیچد و از خدا میخواهد که هر چه زودتر بایستگاه برسد و از این ناراحتی شدید رهائی یابد.

سوراخ جوراب و بسیاری از چیزهای بد دیگر از امور عادی زندگی روزانه است. در مورد دختر ناعبر ده نکته ای که مسامح است آنست که مسافران هیچ روی باو نگاه نمیگردند و هیچ روی هم باو بخندیده بودند بلکه تنها راجع بکارهای خودشان صحبت میکردند. باینهمه اویست خورد همین

کرده بود که در تفسیر نگاهها و لبخند مسافرین اشتباه نکرده است . بدین طریق تعبیر و تفسیر دنیای خارج ممکن است بر اثر احساسات ما بکلی مشتبّه شود .

گاه از اوقات دوشیزگان محبوب در مقابل چشمک‌های پسران و مردان ممکن است بیش از حد حساس باشند و عده‌ای از آنان که نمیتوانند بدرستی جنبه جنسی احساسات طبیعی مردها را تشخیص دهند ندانسته خود را گرفتار عوالم موهوم و خطرناکی میکنند بدین معنی که توجه عادی مردی را بمنزله تقاضای ازدواج تلقی مینمایند و یا برعکس پیشهاد جدی جنس مخالف را شوخی و غیرعادی مینمایند . این اشتباهات ناشی از عقده‌های نامعلوم و یامیمه است و بهمین جهت ضرورت کامل دارد که جوانان از تمایلات و احساسات اساسی آدمی آگاهی داشته باشند حتی اگر هم این احساسات همیشه دور از موازین ادب و عفت باشد .

در این خصوص مثال دیگری میتوان ذکر کرد . دانش آموزی مداد دانش آموز دیگری را دزدیده است . برای دانش آموز خطا کار هر نگاه آموزگار معنی خاصی دارد و بنظر او مظنون می‌آید و حتی ممکن است آموزگار بدون هیچگونه منظوری از شاگردی مدادی قرض نخواهد و با اینهمه کودک گناهکار احساس میکند هدف آموزگار کنایه زدن با او میباشد و بدین طریق احساسات کودک در جهان خارج به اقدامات آموزگار اثر خاصی می‌بخشد . یاممكن است بادشیددی بوزد و چنان در را محکم بهم بزند که او از جای خود پرد و این ترس را نشانه آن بداند که خدا از کار زشت او آگاه گردیده و می‌خواهد بدین وسیله او را متنبه سازد . همه این کیفیات دست بدست هم داده و ممکن است کودک سارق را از اقدام خود پشیمان

نموده و وی را بر آن دارد که مداد را پس دهد.

شخصی که موقعی مرتکب یک خلاف اخلاقی شده است. بتدریج در باره آن حساسیت عجیبی حاصل میکند و بزودی یقین حاصل مینماید که همه از گناه او خبردار شده اند و هر گونه رفتار و اظهار بی شائبه دیگران را بمنزله اشاره ای بگناه خود تلقی میکند و احساسات عادی قلب و معده و اعضای دیگر بدن را نشانه تنبیه میداند و کم کم حساسیت و گناه. جهان گناهکار را احاطه میکند و مرزهای بین درون ذاتی و بیرون ذاتی از میان میرود. استدلال هیچ نتیجه ای ندارد زیرا عاطفه است و نه عقل که انسان بر نیروی قضاوت چیره شده است. بتدریج شخص داخل مرحله یمانی روحی میگردد و افکار و تصورات واهی از قبیل شنیدن صداهای عجیب و غریب و مخصوصاً فکر تعقیب و تنبیه شدن او را سخت آزار میدهد.

نقص افکنی قالب از رگی است که بسیاری از نظریه های اجتماعی و فلسفی مادر آن ریخته میشود. و اگر راهنمای شایسته و با نفوذ ممکن است نظر خود را با چنان قوتی تلقین نماید که جامعه ای بدون چون و چرا بدان گردن نهد. شخصی که زیبایی و محبت و خوبی را همواره احساس میکند زیبایی و محبت و خوبی را در قالب همه چیز می بیند. برعکس شخصی که قلبش انباشته از خصومت و بدی و نارضایتی است این احساسات را همچون اشعه ای بقلب گیتی می پراکند و در نتیجه مانند آنچه جز بمباران بمبار و حسادت و تنازع بقا در این جهان چیز دیگری نمی بیند. نوع اول انعکاس احساسات خوب است برای اینکه زندگی مثبت و نشاط انگیز و اجتماعی را تشویق میکند لکن نوع دوم بد است برای آنکه از همکاری اجتماعی و وحدت جلو گیری نموده و قوای مخرب را در برهم زدن نتیجه کار نشان تقویت

میکند. از لحاظ مذهبی قوای اول را قوای الهی و قوای دوم را قوای اهریمنی مینامند. نباید تصور کرد که نقص افکنی همواره جنبه بد دارد بلکه در برخی از موارد جنبه خوب و مثبتی دارد. مثلاً شخصی که در کودکی از فقر و مسکنت و در بزرگی از ناعدالتی اقتصادی سخت رنج برده است ممکن است در هر گوشه‌ای از اجتماع این فقر و بی‌عدالتی را در کار مشاهده کند و با چنان قدرتی درباره آنها قلم‌فرسایی نماید که توجه جامعه را باین مفسد کاملاً جلب نموده و جنبش بزرگی برای اصلاح اوضاع بوجود آورد.

بدین طریق نقص افکنی ممکن است موجب پیدایش تغییرات گرانبهرانی در اوضاع اجتماعی گردد. از لحاظ فردی نیز نقص افکنی او را کمک میکند که ناراحتی‌های خود را برون افکند و از این راه خویش را از چنگ شرمساری و انتقاد شخصی برهانند.

در هر صورت خوش بینی و بدبینی ما به جهان و متعلقات آن تا اندازه زیاد بستگی به تجربیات و مسائل شخصی خود ما دارد کسانی که زندگی را همواره با نشاط و پربرکت و جانبخش میدانند پیرو فلسفه‌ای هستند که میتوان آنرا در این دو سطر شعر خلاصه کرد:

«دنيا مملو از آنقدر چیزهای خوب است که یقین دارم

«هر يك از ما ميتوانيم همچون شاهان بخوشي و شادكامي بسر ببريم
شخصی که دارای این احساسات است نيك بخشي و خوشحالی را حق و حتی وظیفه‌ای برای همه جهانیان میداند زیرا بعقیده او دنیا آنقدر مملو از خوبی است که همه را میتواند سعادتمند کند.

اما این فلسفه تنها برای نروتمندان و ناز پروردگان طبیعت خوب است و گمان نمیرود برای مسکینان که در آتش فقر و احتیاج می‌سوزند

سودی دربر داشته باشد. این فلسفه، ری ازدوش کسانی که گرفتار جورهای پی در پی تقدیر شده اند و یادگر داب مشکلات غوطه میخورند بر نخواهد داشت. گناهکار و بد اقبال و شکست خورده ممکن است بر عکس فلسفه بدبینی شدیددی بوجود آورند ولی هیچ يك از این فلسفه ها دنیا و زندگی بشر را بدرستی مجسم نمیکند زیرا آنها زندگی را با آنکه به تجربیات شخصی یا بیش از حد رنگین و یا خارج از اندازه تاریک جلوه میدهند در اینجا نیز مانند هر جای دیگری مسئله تناسب و تعادل پیش میآید نقص افکنی چون بدرجه افراط برسد زیان بخش میشود و در بسیاری از موارد منتهی باختلال روحی میگردد اما به میزان متوسط و معتدل بسیاری از نقصهای ما را دستور میکند و مانع آن میشود که با علم بعدم لیاقت خود از دیادرت بکارهای بزرگ و مثبت مأیوس شویم.

خطرات نقص افکنی

بماور کلی میتوان گفت نقص افکنی بعضی آنکه اشکالات آدمی را حل کند بیش از بیش بر شدت آن میافزاید در ظاهر این کیفیت بسیار سهل و ساده میآید بدین معنی که ما بارفع مسئولیت از خود و افکندن گناه بگردن دیگران از اعتراف به نقصها و لغزشهای خود خودداری مینمائیم و همچنین با مقصر کردن دیگران با اوضاع و مقتضیات زندگی تاحدی از شدت ناکامی و شکستهای شخصی میکاهیم. چه کاری از این سببتر؟

نقص افکنی عادتی است که بیش از پیش بر آدمی چیره میشود هنگامی ما مزه آنرا چشیدیم میخواهیم دائماً از آن استفاده کنیم و در اندیشه و عمل نه تنها در مقابل عصبانیهای جزئی زندگی متوسط بدن عیش و بهیج بکشد در

مسائل مهم زندگی نیز دست‌بدها مان آن میزنیم و مانند یک ماده مخدره برای آنکه اثر مطلوب بخشد بر میزان آن می‌افزاییم تا بعدی که متدرجاً عادات و انعکاسهای عاطفه‌ای را تحت سیطره خود درمی‌آورد و زندگی را بطرز حیرت‌انگیزی در مقابل دیدگان مانغیر میدهد و مانند مواد مخدره در آغاز نشسته و بتدریج کسالت و رنج و بدبختی می‌بخشد و در غالب اوقات منتهی به بیماری‌های روحی میگردد. گذشته از این جامعه دیر یازود بحمله نقص افکن پی‌می‌برد و او را بانظر بدبینی و خصومت نگاه میکند و چنان در فشارش میگذازد که ناگزیر است گوشه عزالت اختیار کند. بطوریکه می‌توان گفت نقص افکنی کمتر نتیجه مثبت می‌بخشد و نقص افکن سرانجام رسوای خاص و عام میگردد و از کرده خویش پشیمان میشود.

ایده‌آل سازی

«در این فصل موضوع همانندی و ایده‌آل سازی مورد بحث قرار خواهد گرفت .
 «همانندی یک کیفیت ذهنی است نه از مقوله واره
 «نماور آده را ترک نمی‌گوییم - همانندی
 «یک داروی ذهنی نیرومندی است و در
 «استفاده از آن باید نهایت احتیاط و صرفه
 «جویی را رعایت کرد زیرا هر گاه در
 «صرف آن افراط شود ممکن است تبدیل
 به زهر خطرناکی گردد -

نقص افکنی بمانند می‌دهد که نواقص و لغزشها و اشتباهات خویش
 را متوجه دیگران کنیم و در نتیجه آرامش ذهنی خود را حفظ نمائیم .
 به وسیله همانندی «یا همانند کردن»^(۱) ما حتی المقدور خود را با اشخاص
 و افرادی که بنظر ما دارای صفات ایده‌آل می‌باشند یکسان می‌دانیم . این
 صفات در حقیقت ارضاء کننده عمیق ترین تمایلات ما است . ما همواره آنها

را ستایش می‌کنیم و آرزو داریم که آنها را بدست آوریم. نقص افکنی و همانند کردن هر دو وسائل روانشناسی اعجاز انگیزی هستند که ذهن همواره برای حصول آرامش و بدست آوردن سعادت و نیک بختی در زندگی بکار می‌برد. نقص افکنی پرده‌ای در مقابل دیدگان ما کشیده و مانع آن می‌گردد حقایق تلخ را در خودمان تشخیص دهیم اما همانندی موجب آن می‌گردد که افکارا و عقاید خود را همانند افکار و عقاید قهرمانان ایده‌آل نماییم و بدین طریق ذهن خود را از هر حیث راضی کنیم. همه ما کم و بیش با این کیفیت آشنایی داریم و هر گاه درست دقت کنیم همانندی کیفیتی بمراتب بهتر و مطلوب‌تر از نقص افکنی است و بطور کلی چه از لحاظ انفرادی و چه از جهان اجتماعی مفید است. کسیکه متوسل به نقص افکنی می‌گردد ممکن است بتدریج بدین و گستاخ و وقیح گردد و حال آنکه همانند کردن بیشتر اسلحه خوش بینان و خون‌سردان است.

هدف نقص افکنی و همانندی یکسان است بدین معنی که منظور همانندی نیز رفع مشکلات و کشمکشهای ذهنی است. حس حقارت و ناتوانی، ما را بر آن می‌دارد که از مفهوم های ایده‌آلی خود کسب نیرو کنیم. البته این انگیزه معلوم مان نیست و غالباً تا موقعیکه بباخاطر نشان نشود، خودمان نمیتوانیم درك کنیم همانند کردن برای خنثی کردن ضعف و رفع نواقص ما بکار رفته است. برون گرا باروش آزاد خود از همانندی استفاده کامل می‌کند. او با چنان اعتمادی بحل مشکلات و مسائل می‌پردازد که گویا اساساً وجود خارجی نداشته‌اند. همانندی چنان خود بخود صورت می‌گیرد که گویی يك کیفیت غریزی است و هیچ گونه ارتباطی با مشکلات ندارد. احتیاج به همانند کردن هنگامی احساس می‌گردد که بطور نا آگاه شخص

در خود نقص یا عیبی می‌یابد.

ظاهر آرزوهای قدیم بشر به این کیفیت ذهنی پی برده است چنانچه آئزوب (۱) نویسنده رومی قصه‌ای درباره مگس برشته تحریر کشیده است که بهترین مثال برای استفاده دائمی بشر از روش همانندی است. توضیح آنکه این مگس بر حسب تصادف بر روی عرابه‌ای که در يك سابقه بزرگ عرابه‌رای شریک داشت جای گرفته بود و چون طوفان گرد و خاکی را که عرابه بوجود آورده بود دید گفت: «عجب! عجب! چه گرد و خاکی بلند کرده ام!» هر روز موقعی غرق مطالعه کتابی هستیم که سخت توجه ما را بخود معطوف داشته است و یا هر شب که باوّل هر چه تمامتر بصفحه تماشخانه وین پرده سینما دقیق می‌شویم ندانسته از کیفیت همانندی لذت می‌بریم. ذهن ما برای آن سخت گرفتار مطالعه یا دقت است که یکی از قهرمانان کتاب یا صفحه بقهرمانانی که ایده‌آل‌ماست شباهت فراوان دارد.

ایده‌آل‌سازی

معمول‌ترین و متداول‌ترین طرز همانندی ایده‌آل‌سازی^۲ است. کودکان خردسال نه تنها پدر و مادر خود را بعنوان موجودهای ایده‌آلی میدانند بلکه آنها را در حقیقت پرستش میکند و همه عقل و اقتدار جهان را در آنان متمرکز می‌سازد. او بر حسب غریزه تصور میکند پدر و مادرش اجداد و نیروی کافی برای کمک بار در هر يك از موارد زندگی دارند. سخن آنکه برای او همواره حجت است. هنگامیکه کودک بباحثه یا مسزعه‌ای می‌پردازد لحظه‌ای با اظهارات آنان گوش دهید. دیر یا زود این جمادات بگوش شما خواهد خورد: «پدرم اینطور عقیده دارد و خیر! میکند»

باندازه کافی اطلاع دارد که اشتباه نکند یا «مادرم اینطور عقیده دارد» هیچ فرق ندارد پدر کودکی که این جملات را ادامه می‌کند در موضوع مورد بحث کارشناس باشد یا آنکه بی اطلاع. بطور کلی پدر و مادر هر کودکی بنظر او بهتر از سایرین چیز می‌فهمند.

مادر دوران طفولیت هرگز در مقابل عقاید دیگران تسلیم نمی‌شود بلکه همواره به در افکار و عقاید پدر و مادر خود پناه می‌برد. ناراحتی و شک و تردید و نواقص ذهنی کودک با صفات پایدار و مثبت پدر و مادر مرتفع می‌گردد. قضاوت پدر و مادر را بانهایت اعتماد تکرار می‌کنیم و با افکار آنان چنان سخت می‌چسبیم که گوئی افکار خودمان است.

شکسپیر شاعر شهیر انگلیسی این معنی را چه خوب آورده است :

«صدای پدر و مادر صدای خداست

«پدر و مادر بنظر فرزندانشان خود جانشین خدا در روی زمین هستند» بنابراین مسئولیت پدر و مادر در تربیت ذهنی فرزند خود فوق العاده بزرگ است و متأسفانه با همه پیشرفتی که در تمدن روی داده است کمتر از پدران و مادران بسنگینی این وظیفه پی برده‌اند. غالباً مسائل تأسفانگیز دوران کودکی بنظر سطحی نگریسته می‌شود و در نتیجه بعداً اشکالات خطرناک و اجتناب ناپذیری بوجود می‌آید. کودکان تا آخرین وجب از قلعه نیرومند نفوذ و حکمت پدری دفاع می‌کنند لکن زمانی میرسد که پایه‌های این درمتر لرزیده و از هم می‌پاشد. بانهایت زحمت و دشواری است که کودکان این حس اعتماد کور کورانه بپدر و مادر خود را از دست بدهند و شخصاً شروع بتفکر می‌کنند. آزادی از قید سلطه فکری پدر و مادر در کودکان مختلف درس‌های متفاوتی صورت می‌گیرد.

برخی از کودکان هرگز آزادی نمی یابند و بعضی دیگر قبل از موقع و بطرز نامناسبی از این تسلط ذهنی پدر و مادر رهایی پیدا میکنند البته هرگاه کودک بالاخره قائم بالذات نگردد بد بخت خواهد شد و نی اگر هم بطور غیر مترقب و ناگهانی از اتکاء پدر و مادر خود محروم گردد مواجه با خطرات بزرگتری خواهد گردید و بهمین جهت ضرورت کامل دارد که ما به سوالات کودک جواب درست بدهیم . بسیار طبیعی و بمورد است که او قبل از تلاش در راه بدست آوردن استقلال در صدد تحصیل اطلاعات کافی بر آید . او ممکن است راه خود را یافته و نیاز بکمک داشته باشد . هرگاه کودکان بپرسند بچه چگونه بوجود می آید ممکن است بر حسب عقل یا ندانستگی پدر و مادر خود پاسخ های مختلف و متعددی بدست آورند هرگاه عده ای از این کودکان روزی دریابند که پدر و مادرشان بآن پاسخ درست نداده اند از فرط تعجب و دهشت بسرحد جنون نزدیک خواهند شد و بعد آنان در مقابل دیدگانشان از هم فرو خواهد ریخت و دزی را که ستیخیر ناپذیر میدانستند بسی ضعیف و سست خواهند یافت . برخی از کودکان هرگز از تزلزل و تأثیری که درك دروغگوئی پدر و مادرشان در آنان ایجاد میکند رهایی نخواهند یافت . عده ای از پدران و مادران بعرض آنکه بتدریج فرزندان خویش را از قید تسلط ذهنی خود برهاند آنان را با شتاب بحال خود باقی میگذارند و در نتیجه يك حال بیت و سرگردانی برای آنان ایجاد میکنند که بآسانی رفع شدنی نیست . اعتماد بچه به پدر و مادر از هر حیث قابل تقدیر است لکن بمحض اینکه در مبنای این اعتماد تزلزلی روی داد کودک تا مدت مدیدی گرفتار بدگمانی و یأس خواهد گردید بنابراین والدین باید همواره اعتماد فرزندان خویش را بخودستان

حفظ نمایند بدینقرار که نه تنها حقیقت را بآنها بگویند بلکه آنان را در بدست آوردن استقلال بیشتری یاری کنند. برخی از پدران و مادران میل ندارند که فرزندان شان از زیر سلطه نفوذ فکری و معنوی آنان رها می‌یابند و دائماً بدست و پای فرزندان خود می‌چسبند و برای آنان تصمیم میگیرند، در لباس پوشیدن و تفریح و تحصیل و انتخاب شغل و زن گرفتن و حتی انتخاب نام نوه‌های خود مداخله میکنند. اخیراً نمایش نامه‌ای در امریکا تحت عنوان «تناب طلایی» بمعرض نمایش گذاشته شده است که تا اندازه‌ای این معنی را روشن میکند: «مادری نمیتواند خود را راضی کند که ازدو پسر خویش جدا شود و نتیجه این افراط در ابراز مهر مادری آن میشود که یکی از پسران او دیوانه شده و زندگی خود را در بیمارستان امراض روحی بیابان میرساند.» قسمت اعظم مهر مادری که بدینسان ابراز میگردد ناشی از خود پرستی و خود خواهی است.

برخی از پدران و مادران بدون آنکه خود آگاه باشند میل دارند دائره نفوذ خویش را بیش از پیش توسعه داده و شخصیت خود را زنده نگاهدارند. آنها در ابراز مهر فرزندی کاملاً صادقند زیرا خود نمیدانند چه گناهی در حق فرزندان خویش مرتکب میشوند ولی صداقت و ندانستگی نمیتواند راه نادرستی را که در مقابل فرزندان خویش طی میکنند توجیه نماید. هرگاه کودکان نتوانند بموقع خود را از قید تسلط ذهنی پدر و مادر برهانند بعداً در زندگی ضمن برخی -ورد بمشکلات زمانه و حقایق تلخ زندگی ناگزیرند که برای نجات خود تلاشی و کوشش بیشتری بمبذول دارند زیرا بستگی بدیگران نیز مانند هر عادت دیگری است و هرچه آدمی مسن تر باشد تغییر عادت برای او دشوارتر است. گاه میشود که

حوادث نابهنگام از قبیل مرگ و ازدواج و انتخاب شغل و غیره فرزندان را ناگزیر میکند که بطور غیر مترقب و شدید پیوند خویش را با پدر و مادر خود بگسلند و پزشکان بخوبی میدانند که این آزادیهای اجباری و بی موقع تا چه اندازه خطرناک است! در حقیقت عدد بيشمارى از اشخاص عصبانی که پس از بستگی شدیدی به تسلط والدین خود ناگهان ناگزیر میشوند که راه خود را پیش گیرند و گلیم خویش را سالم از آب بدر آورند دوچار نگرانی و تردید و ناتوانی شدید و خطرناک میگرددند. این اشخاص مانند کشتی های بی فرمان دسته خوش طوفان حوادث در اقیانوس پرتلاطم روزگارند و آنقدر در میان امواج زندگی سرگردانند تا بر حسب تصادف بخت بآنان روی آورد و به راهنما و یاحامی نویی برخوردند که آنان را بتدریج از توسل بسایرین مستخلص کند. در این مورد مثلاً يك آموزگار یا يك مرد روحانی، يك پزشك یا يك دوست ممکن است بر حسب تصادف بداد آنان برسد و از میان امواج شك و تردید و بلا تکلیفی نجاتشان دهد.

پدران و مادران ایده آل همواره در عشق فرزندان خود نقش بزرگی بازی میکنند. تجزیه و تحلیل روانشناسی اثبات میکند غالباً زن و شوهر پدر یا مادر خود را در همسر خویش با اشتیاق هر چه تمامتر میجویند. گاه از اوقات بطور نا آگاه زن و شوهر برخی از خصوصیات روحی و جسمانی پدر و مادر خویش را از همسر خود میطلبند. مردی که مادر همین و موقر و فهمیده دارد ممکن است هنگام انتخاب همسر همین صفات را در نامزد خود تجسس نماید و گذشته از این ممکن است نسبت به نیم دختر زیبا و عشوه گر بکلی بی قید باشد و هر گاه از او سؤال کنند چرا تا این اندازه کج سلیقه است جداً تأیید خواهد کرد که قضاوتش کاملاً عقلانی است

و اعتراف نمیکند که مادر ایده آل، وی را در انتخاب نامزد راهنمایی میکند و سلیقه وی کاملاً جنبه عاطفه‌ای دارد.

هرگاه زن و شوهر در همسر خود بیش از حد همانندی با پدر و مادر ایده آل خویش تجسس نمایند ممکن است سرنوشت خانواده را بمخاطر اندازند زیرا چون بمقصود نمیرسند چنین نتیجه میگیرند همسر مطلوب خود را نیافته‌اند بلکه با ایده آلی وصلت نموده‌اند و آنگاه است که گرفتار یاس و ناگامی میگردند و این صخره‌ای است که کشتی بسیاری از ازدواجها با آن تصادم نموده و متلاشی شده است. این افراط در همانند کردن ممکن است بدرجه‌ای برسد که دختر و پسر تا موقعی که پدر و مادرشان حیات دارند از نااهل چشم بپوشند چنانچه متلاً پسری ممکن است فرض کند مهر و حمایتی را که مادرش با او معطوف میدارد مکن نیست و همسرش بیابد. یا ممکن است بیم آنرا داشته باشد که پیوند جدید علاقه مادرش را نسبت به او زایل کند. لازم بتذکر نیست که این افکار تا چه اندازه زیان‌بخش است. با آنکه مهر متقابل والدین با فرزند خود ممکن است تا پایان عمر همچنان بشدت ادامه یابد بعید نیست که اشخاص دیگری جانشین یکی از طرفین گردند. مثلاً در برخی از موارد پرستاران جای پدر و مادر را در نظر شخص میگیرند و بجه مهر پدر یا مادر را به پرستار انتقال میدهند. واکنش‌های جوانان در مقابل جنس مخالف و بطور کلی در برابر زندگی و عشق و عداوت و اخلاق و مذهب و آداب اجتماعی و اکثر تمایلات در بسیاری از موارد ناشی از عاداتی است که پایه آن در دوران طفولیت بدست پرستارها یا دایه‌ها و یا مادر در نهاد ما برقرار گردیده است و بهمین جهت است که مسئله همانند کردن و رهائی بخشیدن کودک از سلطه نفوذ معنوی

پدر در مقدرات او تأثیر فراوان دارد.

در آموزشگاه نیز ما با همین مسئله مواجه می‌باشیم. در اینجا آموزگار نقش اساسی را بازی می‌کند و هدف او آنست که بر دایره تجربیات کودک بیفزاید و معلوماتی را که کودک نتوانسته است در خانه خود فرا گیرد بآویزاند. اما آموختن تنها قسمتی از وظیفه آموزگار را تشکیل می‌دهد و گذشته از این بسیاری از مطالبی که کودک فرا می‌گیرد بزودی فراموش می‌شود. بنابراین آموزگار بعنوان سومین قوه متنفذ در زندگی کودک نمایان می‌گردد. قوه اول پدر و مادر و نیروی دوم دایه یا پرستار بود و اینک در آموزشگاه آموزگار يك دژ تأمینی و تدافعی را تشکیل می‌دهد و بمنزله يك چشمه حکمت و عقل تلقی می‌گردد. يك ارتباط ایده آلی شگرفی بین آموزگار و دانش آموز برقرار می‌گردد و در اینجا نیز همانندی خارج از حد همان خطرانی را بوجود می‌آورد که در خانه پدید می‌آورد. در اغلب مباحثه‌ها دانش آموز اینطور استدلال می‌کند که عقیده آموزگار چنین و چنان بوده است و بدین طریق خود را مصون از هر گونه تعرض و حمله‌ای میدانند تا اینکه دریابد آموزگاران دیگری هم هستند که شاید بهتر از آموزگار او چیز بفهمند.

در دوران جوانی نیز این کیفیت به حال خود میماند ما بسیاری از مردان و زنان را بچشم دیده‌ایم که در دوره دکترای فلسفه بمناسبت علاقه و وفاداری با استاد مورد توجه خود، فلسفه وی را بدون چون و چرا قبول کرده و در سلك مخالفین رقیبان او در آمده‌اند. غالباً پس از خروج از محیط دانشگاه است که جوانان در می‌یابند عقیده و فکر استادان مورد توجه آنها چندان هم درست نبوده است و علم باین حقیقت تلخ همچون زلزله‌ای آنانرا متوحش

میکند زیرا از دست دادن يك تکیه گاه و آگاهی از این امر تولید يك بحال نگرانی دائمی و احساس نقص فکری خطرناکی میکند که ممکن است سالیان دراز دست و پای آدمی را ببندد و او را از توجه بهر کار مثبت تازهای باز دارد. بنابراین تأسیسات آموزشی باید همواره روح آزادی و تفکر عاقلانه را در دانش آموزان پرورش دهند و از ایجاد بستی برای آنان بر حذر باشند و توجه باین نکته اساسی شاید از خود تعلیم و تربیت مهمتر باشد زیرا معلومات هر قدر هم زیاد باشد در يك شخصیت منکوب و ناقص محلی برای اجرا نمییابد.

در ورزش نیز همانندی نقش بزرگی بازی میکند. در صحنه ورزشهای قهرمانی کودکان به قهرمانی که ایده آل آنهاست ارادت خاصی میورزند و غالب اوقات این ارادت بدرجه ستایش میرسد. دوران شباب مناسبترین دوره برای قهرمان پرستی است. در دوران جوانی و اندکی بعد از آن ایده آل کلی تری در ذهن بوجود میآید که بیشتر اقتباس از قهرمانان کتابها و داستانهاست. آرزوها و ایده آلهای ما بدست قهرمانان تصویری و خیالی کتابها انجام مییابد و لذت سکر آوری بما میبخشد. احساسات و لذتها و آرزوهای خود را در روح آنها منعکس مییابیم. از این لحاظ سینما تأثیر حیرت انگیزی در ما دارد زیرا بر روی پرده سینما هیجان انگیزترین حوادث را بطور حقیقی مشاهده میکنیم. تماشاخانه نیز همان حال را دارد. فقط خطر اعتیاد به سینما و تأثر آنست که ما را بتماشای ایده آلهای خود قانع میکند و مانع آن میگردد که شخصاً برای نیل به آرزوهای خویش دست و پا کنیم و بیش از پیش در زندگی پیشرفت حاصل نمائیم.

بطور کلی همانندی یشکل قهرمان پرستی در آموزشگاه و میدان ورزش و سینما و تئاتر و ادبیات متوقف نمیگردد بلکه این میل از گهواره تا گور همواره همراه بشر است.

این تمایلات ذهن انسانی دارای ارزش فراوان است زیرا ما پیوسته در صدد آنیم که از قهرمانان ایده آلی مورد ستایش خود تقلید کنیم و تلاش در راه نیل بآنها در اصلاح خود ما فوق العاده مؤثر است و مادر حقیقت برای پیشرفت بدین طریق هم يك محرك شخصی و هم يك محرك اجتماعی داریم. تنها عیب اینکار آنست که ما گاهی در ایده آل سازی چنان افراط میکنیم که نواقص قهرمانان خویش را نمی بینیم و غالباً این نواقص را بدرجه شدیدتری تقلید میکنیم و خویششان را مواجه با خطرات بیشمار مینمائیم.

در زندگی روزانه نیز همانندی نقش بزرگی بازی میکند از يك لحاظ دوستان ما قهرمانان ما هستند و دوستی با اشخاص تنها بر اثر دل بستگی به صفات اخلاقی و با جسمانی آنها صورت میگیرد و ما ندانسته میکوشیم خود را از لحاظ توانائی و شایستگی همطراز آنان سازیم. دوستان همین جهت در تشکیل شخصیت ما اثر فراوان دارند و غالباً در همه چیز از آنها الهام میگیریم و تا اندازه زیاد میتوانیم با (اولیس) هم عقیده باشیم که میگویند: «من جزئی از همه آن کسانی هستم که ملاقات کرده ام». بطور کلی رفتار و کردار ما فوق العاده تحت تأثیر دوستان و همکاران و سازمانهای اجتماعی هستند و غالباً وجدان آنها تبدیل بوجدان ما میگردد و دائماً تلاش میکنیم که مورد تقدیر و تمجید آنان قرار گیریم و از تحمل نكوهش و ملامتشان رهایی یابیم. بعبارت دیگر ما میکوشیم خودمان را با آنها تطبیق کنیم و یکی از انگیزه های این تطبیق همان میل همانندی است. در آموزشگاه

و در صحنه زندگی اجتماعی و در تجارت و غیره مایبوسته از اشخاص موفق و مورد توجه عمومی تقلید می‌کنیم قانون و طب هر کدام سنت‌ها و مقرراتی دارند که پشت‌پازدن با آنها راه‌پروزی را مسدود می‌کند. سوگندها و کرات برای اشتغال به پزشکی يك اصل عالی را تشکیل می‌دهد که قرنهای متمادی است اجرا می‌گردد و مورد احترام است.

قوانین اعم از اینکه مکتوب باشند یا نباشند هدفی جز ثبات و تأمین سازمان جامعه ندارند و بدون آنها بشر فرصت مناسبی برای پیشرفت نخواهد داشت. قوانین و مقررات در حفظ کلیه مبانی رفتار و کردار مانع بزرگی بازی می‌کنند و نباید این نکته را فراموش کنیم که محافظه‌کاری از لحاظ تأمین ادامه زندگی ارزش فراوان دارد و اصول محافظه‌کاری از ابتکارهایی بوجود آمده‌اند که خود بر اثر تجربه‌ها، فراوان و زحمانت‌پیشمار حاصل شده‌اند و بهمین جهت کاری عاقلانه نیست که آنچه را بقیامت گزاف خریداری کرده‌ایم بدون تأمل و با اشتاب بدور افکنیم. محافظه‌کاری در حقیقت همان غریزه اجتماعی است که بوسیله فرد بروز می‌کند و در پرتو آن شخص با هر ننگ جماعت شدن برای خود آرامش و امنیت خریداری می‌کند. باینهمه افراط در محافظه‌کاری اشتباه بزرگی است زیرا اصول و مقررات موجود را می‌توان بهتر کرد و محافظه‌کاری در مقابل افکار یا مقررات نو نشانه جمود فکری و انحطاط است.

محافظه‌کار نگهبان تمایلات اجتماعی است و حال آنکه رادیکال حافظ تمایلات فردی است. باینهمه هر دو برای امنیت مبارزه می‌نمایند بدین معنی که محافظه‌کار برای بدست آوردن امنیتی که واجد آن نیست تلاش می‌کند و حال آنکه رادیکال برای نگاهداری امنیتی که دارد می‌جنگد

اما هر کدام آنها هنگامی که مبارزه خود را بحد افراط میرساند، بالاستفاد، از کیفیت نقص افکنی هدفهای اهریمنی خویش را بدیگری نسبت میدهد. شخصیت بزرگ کسی است که تمایلات زادی کالی و محافظه کاری را به نسبت مناسبی بهم می آمیزد.

در مذهب همانندی و نقص افکنی نقش بزرگی بازی میکنند. کسانی که به شیطان عقیده دارند کلیه افکار اهریمنی و ناپسند خویش را با اهریمن نسبت میدهند. برعکس کسانی که بخدا عقیده دارند کلیه صفات اخلاقی و روحی خود را پرتوی از نور الهی میدانند آنچه را که ما برای تأمین کمال فردی و اجتماعی خویش لازم داریم در خدا می یابیم. اوست که همه نواقص شخصیت ما را رفع میکند بدون او بی ارزش و سرگردان خواهیم بود. بوسیله همانندی مامتتهای کمال را در خدا می یابیم و حال آنکه خودمان را از هر حیث ناقص می شمیریم. ما کمال خدا را ستایش میکنیم و همه آرزوهای خود را در خدا متمرکز میدانیم. در روزهای بدبختی و خطر و دشواری او پناهگاه ما بشمار میرود و چون مواجه با مسائل و اشکالات مختلفی میباشیم ایده آل هایی هم که در خدا قائل هستیم متفاوت میباشند گاهی او را خالق بی همتا، زمانی او را عادل و توانا، وقتی خدای جنگ، لحظه ای رحمان و رحیم میدانیم و چون ایده آلها و احتیاجات ما متفاوت است برای خدا صفات و امتیازات مختلفی قائل هستیم.

در هر صورت خدا هر طور فرض شود چه بعنوان نگهبان جمعه و چه بعنوان حامی فرد، ضامن تأمین منافع و احتیاجات بشر است. بنابراین مشاهده میکنیم که در مفهوم خدا کیفیت ایده آل سازی و همانندی بحد اعلی میرسد.

بدین طریق ملاحظه میشود در کلیه مراحل سن انسانی همانندی
نقص شگرفی بازی میکند و شامل قهرمان پرستی و تقلید طرز رفتار دیگران
و ارضاء تمایلات خود بصورت مطالعه افسانه های قهرمانی میباشد .

بدون همانندی زندگی بسی بی نمک و بی فروغ خواهد بود. همانندی
بزندگی لطف خاصی می بخشد و مارا برای نیل بزندگی بهتر و عالی تری
تحریک میکند و نیروهای مارا پرورش میدهد و مارا بر آن میدارد که از
استعدادهای خود حداکثر استفاده را بنمائیم و بدین طریق همانندی در پرورش
شخصیت نقش مؤثری بازی میکند .

همانندی وظیفه دیگری را نیز انجام میدهد. هنگامیکه حرارت
ما خاموش میشود و نیروی ما رو بنقصان می نهد، موقعیکه نیل مابه هدف
غیر ممکن بنظر میرسد، زمانی که احساس یأس و نومیدی مینمائیم همانندی
از هر حیث مارا تقویت میکند . همانندی در حقیقت داروی نومیدی است
هر بار که از فرط یأس ممکن است از ادامه مبارزه چشم پیموده ال ها
مارا کمک مؤثر میکنند و مارا در رفع مشکلات متوالی تقویت مینمایند
هر بار که نیروی حیات رو بضعف می نهد همانندی بیاری ما میشتابد .

خطرات همانندی

هر گاه همانندی از حد تعادل خارج شود خطرات بزرگی به بار
خواهد آورد . اگر همانندی تنها بایده ال سازی و پرورش افکار واهی منتهی
گردد بسیار زیان بخش خواهد بود . هر گاه فعالیت شخص تنها منحصر
به تشکیل ابدوالهای مبهم گردد زندگیش بسرعت تباه خواهد شد و کمتر
نتیجه عملی از فعالیتش خواهد گرفت. این راهی است که آدمی را فرسنگها
از حقیقت و پیشرفت باز میدارد. هر گاه همانندی از حد تعادل خارج گردد

موقعی فرامیرسد که رؤیا و تخیل بر مسائل صریح زندگی برتری می یابند و آنگاه است که رؤیاها به پست ترین درجه سوق می یابند و همانندی خطرناک و نامشروع می گردد و بیش از پیش بر مشکلات زندگی می افزاید .

یکی از نتایج اجتناب ناپذیر افراط در همانندی اشتباه ایده آل با حقیقت است. همه ما اشخاصی را که بمناسبت غرق در ایده آلها حقیقت را نمی توانند مشاهده کنند دیدیم. این نوع ایده آل ساز همان خیال باف و فیلسوف منشی است که کمتر از افکار خود نتیجه مثبت می گیرد و بندرت قادر با اداره موسسه ای می گردد و در غالب موارد از متعصبین سرسخت بشمار می رود . هرگاه همانندی به حد افراط برسد چنان حقیقت و خیال بطور درهم و برهم بهم می آمیزند که پیوسته در میان فرضیات و افکار واهی غوطه میخوریم و آنگاه است که باسلطین و فرمانروایان و خدایان و ملیونرها که تیمارستان هرا اشغال کرده اند بیش از چند قدم فاصله نداریم . تفکر صریح در همانند کوچک زندگی يك مانع بی نظیر در مقابل سوق بطرف جهان تخیلات و فرضیات است .

بطور اجمال میتوان گفت که همانندی از هر حیث برای پرورش شخصیت سودمندتر از نقص افکنی است ولی در مقابل، خطرات آن هم از نقص افکنی بیشتر است و خطر اساسی آن نیز تنها ناشی از افراط در آنست. ما می توانیم همانندی را بمنزله درخت گرانبهایی بدانیم که در درجه حرارت معینی میوه لذیذ و کم نظیری میدهد لکن در کمتر از آن حرارت یا میوه نمی دهد و یا آنکه میوه زهر آلودی میدهد . علائم سلامتی و خطر این گرماسنج فرضی نیز حقیقت و فرض است . بعبارت دیگر هرگاه به شدت ایده آل سازی مثبت و سودمند گردد باید همواره مترون به حقیقت بشود و از

حدود صراحت خارج نگردد. تعیین درجه تعادل ایده آل‌های ماکاری دشوار نیست. مابااندکی دقت میتوانیم ایده آل‌های غیرعملی را از ایده آل‌های صریح و مثبت تفکیک کنیم و مانع آن گردیم که زندگی و نیروی ما در راه نیل به سراب تباه گردد.

عقده حقارت

« در این فصل عقده حقارت یا احساس
حقارت بشخصی مورد بحث قرار خواهد
گرفت و مصائب و خطراتی که از این عقده
پدید میآید و راه تسلط بر آن بیان
خواهد شد . »

اگرچه قسمت اعظم و شاید همه کشمکشهای ذهنی و ناراحتی های
روحی که دامنگیر بشر میشود از ادعا و تمایلات سه عقده بزرگ یعنی
عقده های شخصی و جنسی و اجتماعی سرچشمه میگیرد با اینهمه نامالایمت
روحی و اختلافها و تضادهای ذهنی در اشخاص مختلف بطور متفاوت بروز
میکند و يك عقده که در شرائط یکسانی در اشخاص مختلفی بروز کند
ممکن است و واکنش های متفاوت بخشد. مثلا خانم (ز) ممکن است بمناسبت
دلباختن بدوست شوهرش در زندگی عشقی خویش مواجه با کشمکشی
در ذهن خویش گردد و در صدها میل فاصله ممکن است خانم (و) هم درست
مواجه با همان وضع گردد . با اینهمه چون این خامها دو شخصیت مختلف

و جداگانه‌ای هستند، جزئیات و چگونگی و فرجام مبارزه آنها ممکن است بهیچ‌روی شباهت بیکدیگر نداشته باشد و تقریباً محال است بتوان همه کشمکشهای ذهنی آنها را بیان کرد. با اینهمه عقده‌ای وجود دارد که کشمکشهای ناشی از آن تقریباً در همه یکسان است و گذشته از این به بشر زیان فراوان میزند و بهمین جهت از هر حیث شایان توجه و موشکافی است. این عقده همان عقده حقارت^(۱) و یا احساس حقارت است.

احساس حقارت

احساس حقارت عقیده و یا رشته‌ای از عقاید است که سخت بوسیله يك قيد عاطفه‌ای بهم پیوند یافته و در ما این حس را بوجود می‌آورد که از اقران خویش کمتر هستیم.

ما ممکن است از نقص‌های شخصی خویش صریحاً آگاه باشیم و یا بطور مبهم این نواقص را احساس کنیم و یا ممکن است بکلی از وجود آنها بی‌اطلاع باشیم گویانکه ممکن است بانواع و اقسام مختلف در زندگی روزانه ما بروز نمایند.

یأس و ناکامی و شکست و عجز منابع اساسی احساس حقارت را تشکیل میدهند. ما از اینکه مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گیریم و یا اینکه به محل پست‌تر از محلی که در آن هستیم نزول یابیم متنفریم ما عیال داریم موفق شویم و بر مشکلات پیروز آئیم و همواره خویشتن را نیرومند و کامیاب بباییم. پاداش موفقیت و پیروزی آرامش ذهن و راحتی خیال است و مجازات شکست ناراحتی فکر و اختلال روح است. منبع رنج حقارت ممکن است بدن یا محیط یا ذهن آدمی و یا اختلاطی از دو و سه عامل باشد

حقارت جسمانی

حساسیت شدیدی که مبتلا با احساس حقارت را پیوسته رنج میدهد ممکن است ناشی از عوامل بدنی باشد، یکی از بیماران کوچک ما مبتلا به سکنه کودکی گردیده و در نتیجه آن یکی از پاهایش ضعیف شده و به‌طور نامحسوس با آن پاهای لنگید. پس از آنکه دوره نقاهت را طی کرد در آن شد که بار دیگر در ورزشها و تفریحات هم‌شاگردان خودش شرکت جوید دوستانش نخست تا اندازه‌ای عدم توانایی او را درهم آهنگی با سایر بازیکنان رعایت کردند لکن بزودی بیمانه شکایت‌هایشان لبریز گردید و باصراحت کودکانه بار گفتند که مانند پیش قادر به ورزش کردن نیست. او با نهایت تأثر مشاهده کرد که با اکراه وی را در بازی راه میدهند حتی یکی دو بار بچه‌های گستاخ او را «لنگ» صدا زدند و بدین طریق کاخ آرزوهایش میک که بار درهم ریخت و غم زده و متأثر بفکر فرو رفت و باین نتیجه رسید که بایای لنگ نخواهد توانست محبوبیت و مقام دیرینش را در میان دوستانش بدست آورد. پس از چند روزی شروع بدزدیدن پول از جیب پدرش کرد و باین پول رفقایش را بسینما دعوت نمود و برای آنان شیرینی و شربت خرید و بدین طریق تاملتی با پول مقام سابق خود را در میان دوستانش در حقیقت خریداری کرد. خوشبختانه پزشکان زود بدردش پی بردند و بموقع از خطرات بی‌ستری‌رهایش ساختند.

یکی از عوامل بدنی که فوق‌العاده در ایجاد حس حقارت در پسران و مردها مؤثر است نقصان پرورش آلات تناسلی است اعم از اینکه حقیقی یا فرضی باشد. ما اکنون بیماری داریم که در کلیه شئون زندگی از قبیل ازدواج و تجارت و زندگی اجتماعی تیرش بسنگ نامرادی خورده و پس

و خستگی عجیبی بر جسم و روحش استیلا یافته است . پس از مدتی تحقیق معلوم شد هنگام طفولیت یکی از دانش آموزان بدون سوء نیتی اشاره به آلت تناسلی او که اندکی از حد معمولی کوچکتر بوده نموده و پس از آن او بتدریج از اینکه در مقابل سایر دانش آموزان لخت شود خود داری میکرد و سپس برای دوری جستن از ورزش و بازیهای قهرمانی انواع و اقسام محمل می تراشید و سپس برای آنکه بهانه ای برای دوری از ورزش و تفریحات اجتماعی بیابد خود را علاقمند به ویولن وانمود کرد و بیش از پیش از سایرین دوری جست و در نتیجه از لحاظ جسمانی ضعیف و ناتوان شد و از اجتماع روگردان گردید و بعداً با آنکه بر حسب تصادف با دختر دلربا و مهربانی ازدواج کرد حرارت عشق آن زن نتوانست بر رنج حقارت وی فائق آید تا اینکه سرانجام ناگزیر بمراجعه به یک پزشک بیماریهای روحی گردید .

بطور کلی هر نقص جسمانی هر قدر هم ناچیز باشد عواقب وخیمی دارد و باید هر چه زودتر وسیله عقلانی مؤثری برای جبران آثار نامطلوب این نقص یافت . ما بانوئی را می شناسیم که دارای صفات جسمانی و روحی قابل ستایشی است و با آنکه اندامی متناسب دارد اندکی از حد معمول بلندتر است و همین اندک بلندی قد موجب آن گردیده است که در وی حس حقارتی پدید آید . بطوریکه علی رغم صفات روحی و زیبایی جسمانی و مخصوصاً معلومات خود ؛ از لحاظ اجتماعی فوق العاده غلب است زیرا همین احساس حقارت به وی اجازه نمیدهد افکارش را بمنصه ظهور رساند . او دوبار فرصتهای گرانبهای را چه از لحاظ انفرادی و چه از جهات اجتماعی برای پیشرفت جناب توجهی از دست داده است . او خانواده ای نیک نام و

نروتمندی دارد با اینهمه این مزایای طبیعی و گرانبها بنظر وی این حقیقت را که وی قدش از اندازه بلندتر است جبران نمیکند. در این خصوص باید یاد آور شد که بسیاری از اشخاص کوتاه قد نیز چنان رنج و حقارتی در خود احساس مینمایند که از هرگونه ترقی و پیشرفت در اجتماع باز میمانند. برای اثبات این نکته مثال زیاد است. تنها کافی است گفته شود که هرگونه انحرافی از تناسب و ظاهر جسمانی ممکن است موجب ایجاد حس حقارت در شخص گردد.

حقارت روحی

عوامل روحی ایجادعقده حقارت نیز از حد خارج است. کودکانی در آموزشگاه نمره بد میگیرند و از سایر دانش آموزان عقب میمانند و در نتیجه دوچار یأس و نومیدی میگردند. پدر و مادرش بهوض آنکه بعزت عقب ماندن وی پی برند و او را در تسلط بر نفس خود یاری کنند پیوسته هلاکت و سرزنش میکنند. او برای نیل بمقصود تلاش بیشتری ابراز میدارد لکن هیولای شکست از یکطرف و نقصان کمک دیگران از طرف دیگر پیوسته او را می ترسانند تا بحدی که خود را ناتوانتر احساس مینماید و بتدریج هرگونه اعتماد بنفسی را از دست میدهد و بخود میگوید: «من استعداد ندارم. این کار از عهده من خارج است». سر درد و گریه بموقع و بالاخره بیماری روحی که آخرین وسیله رهایی یافتن او از احساس حقارت است پشت سر هم دامنگیرش میشوند.

کودکی که استعدادش معمولی است ولی پدر و مادر معروف و شایسته ای دارد زندگی را در شرایط نامطلوبی آغاز میکند. یکی از روانشناسان معروف میگوید دانش بحال دختر و پسر که پدر و مادر فوق العاده شایسته ای

دارند میسوزد. از آن بدتر حال برادر یا خواهری است که برادر یا خواهرش از لحاظ جسمانی یا ذهنی بر وی تفوق محسوس دارد زیرا هرگاه در این مورد کودک حساس باشد و از لحاظ روانشناسی با و توجه کامل معطوف نگردد بدون شبیه با خطر بزرگی مواجه خواهد گردید زیرا بتدریج کودک پیش خود فکر خواهد کرد که دارای استعداد کافی نیست و ارزش ندارد که برای تفویت و پرورش قوای محدود خود تلاش کند. او چنین می اندیشد که چرا بیهوده وقت خود را تلف کند؟ هر قدر هم زحمت بکشد هرگز پیاپی آذر در درس نخواهد رسید و یا هیچوقت مانند حسن فوتبال بازی نخواهد کرد. بدین طریق غالباً لیاقت ها و استعدادهایی که اگر چه بدرجه نیوغ نمیرسد ولی برانر تربیت و پرورش ممکن است نتایج بسیار گرانبهائی بخشد از دست میرود و بجای آنها حس حقارتی در شخص پدید می آید که زندگی او را برای همیشه تباه و ضایع میسازد.

بسیاری از کودکان برانر اوضاع خانه دستخوش حس حقارت می گردند. اختلاف دائمی بین پدر و مادر، جدائی، نفاق، طلاق، آلتکولسم و بطور کلی هر چیز که کودک را یا در مقابل وجدان خود و یا در نظر دیگران حقیر و شرمندة کند عامل مؤثری برای ایجاد حس حقارت است. در این خصوص یکی از تأثیر انگیزترین داستانهای که ما گوش کردیم داسنایی بود که از قلب حساس کودک نه ساله ای تراوش کرد:

او روزها، هفته های متوالی از دوستانش در بازه طرز امرار اوقات تعصیب خود در خانه خودش داستانهای لذت انگیز و پرشوری شنیده بود و چنین تصور میکرد پس از مدتی تحصیل و اقامت در آموزشگاه چندروز تعصیب عید را بچندان خوشحالی و مسرتی بسر خواهد برد که بکلی خستگی

جسمانی و روحیش زاید خواهد گردید.

اما افسوس چون بخانه رسید دریافت پدر و مادرش همه متزکمه کرده اند و یکی در خانه بسر میبرد و دیگری در میهمانخانه و دیگری گردید که ده روز نزد این و ده روز نزد دیگری بسر برد و بین حدائی چندان او را دل سرد کرد و در مقابل دوستش که همه ایام عید را بفرخنده ترین وجهی بسر برده بودند شرمسار ساخت که نامدنی است آن از دهن پاک و سی آرایش معفو نشد.

ما مخصوصاً در میان کودکان خانواده های بیگانه مواجه به عقده حقارت میشویم مثلاً فرض کنید یک خانواده آلمانی خود را با امریکا رسانیده و در آنجا اقامت گزیده است. کودکان این خانواده به مدارس امریکائی میروند و بزودی خود را با آداب و رسوم امریکائی آشنا میسازند لکن پدر و مادر آلمانی از طرفی آنقدر پیرند که نمیتوانند آداب و رسوم قدیمی خود را از دست بدهند و از طرف دیگر زید و بدر زانگی دشمنی امریکائیان خوش بین نیستند. دختر خانواده بزرگ میستود و در عین و کمال و زیبایی توجه پسر ها را جلب مینماید و هنگام رقص دلیت دانشجوی حقوق امریکائی را که هم تمول دارد و هم جوان شایسته ای است میرباید خودش نیز سخت فریفته آن جوان میگردد و کار بجائی میکشد که جوان رسماً از دختر اجازه میخواهد که برای خواستگاری او نزد پدرش برود. در این موقع است که دختر در آشنا کردن خاطر خواهش با پدر و مادرش تردید حاصل میکند زیرا آنها در خانه بسیار محقری در یکی از کونی های کثیف شهر بسر میبرند و پدرش بتغافل کوچه بیرون و غروبش روزگار میگذراند و گذشته از این بهمان راه و رسم آلمانی در امریکا بسر میبرد.

ختر زیبا از پدر و مادرش و رفتار و کردار و طرز زندگی آنها خجالت یکشد و میترسد. که خواستگارش را بخانه دعوت کند و پس از مدتی کشمکش ذهنی بالاخره ترجیح میدهد روابط خود را با آن جوان قطع کند و در عین حال کمتر با جوانان امریکایی معاشرت نماید و بیشتر وقت خود در خانه بگذارد. بدیهی است از این حس حقارت تصویری و بی اساس عواقب وخیمی بیار می‌آید و مسلم است هرگاه دختر آلمانی اندکی دقیق‌تر فکر میکرد درمی‌یافت که طرز خوراک خوردن و لباس پوشیدن مشخص شرافت و بزرگی نیست و گذشته از این پول و ثروت مظهر اساسی شخصیت بشمار نمی‌رود و آشنایی خواستگار او با پدر و مادرش به تنها اثر نامطلوبی نداشت بلکه ممکن بود به مراتب بر قدرت و منزلت او در نظر عاشقش بیفزاید.

گاه از اوقات در صحنه زندگی رنج حقارت ممکن است بر شخص بیگانه‌ای تحمیل گردد چنانچه ما بیماری داریم که در سن چهل سالگی اینک مشغول پیروی یافتن از اثرات مدهش رنج حقارتی است که بر او تحمیل شده است. توضیح آنکه این مرد در سن بیست و دو سالگی در پرتو حمایت و توصیه پدرش که مردی ثروتمند و با نفوذ است در یکی از کارخانه‌هایی که پدرش در آن سهم بود مقام بزرگی بدست آورد که ماهی بیست هزار دلار حقوق داشت. هیچ‌کس انتظار نداشت که او بتواند وظیفه خود را درست انجام دهد و چنانچه باید کار کند. با اینهمه بزودی معلوم شد جوانی شرافتمند و بسیار فعال است و بدون استمداد از دیگران سعی کرد دنیاقت خود را برای استفاده از چنین حقوق هنگفتی اثبات نماید و برای او برای انجام کاری کوچکتر هم آماده نبود چه رسد به شغلی که

مستلزم تجربه و معومات زیادی بود. چون موفق بانجام وظیفه خویش مطابق خواه خود نکردید که از خودش و کارش و خنوداش و هر کسی که در قرار دادن او در چنین مقامی دخالت کرده بود متنفر گردید و بتدریج رنج حقارت او در کلیه شئون زندگی منعکس گردید و خود را از لحاظ اجتماعی عقب مانده و شکست خورده و نالایق دانست و بیش از پیش یقین کرد که همه کس از ناشایستگی و بی استعدادی او آگاهی دارد. نواقص فرضی بتدریج بر او چیره شد و او را از زندگی بیزار کرد و به نقشه خود کشی در مغزش قوت کامل بخشید. خوشبختانه در این مرحله بر حسب تصادف از مقامش استعفا کرد و کار کوچکتری که در خود استعداد و نیافتش بود بدست آورد و مشاهده کرد که کاملاً از عهده انجام آن بر می آید و بتدریج احساس رنج حقارت را از دست داد و اینست بحال عادی و زندگی امیدبخش پس از میگردد.

زنی زیبا که دارای شخصیت نیرومندی است با آنکه در زندگی خویش کارهای مهمی انجام داده و بر مسکلات بزرگی وفاق آمده است همواره خود را نالایق و گناهکار میداند. احساس حقارت مانند پرده‌ای است که بر روی همه اقدامات و کارهای او افتاده. هر چه آید بر وی می‌تابد و آنگاه ناچاراً ناچیز جلوه میدهد. پس از تحقیق دقیق معنوم شد که در دوران کودکیش مادر کوتاه فکرش پیوسته صفات و کمالات اخلاقی و هیوس تربافت فرضی خواهر بزرگترش را بر رخ او کشیده و حزن رنج حقارتی در روی پدید آورده که تا سالی از جان او دست بردار نیست.

یک زن بیوه و بی جوان نزدیک بود یکی قدی رنج حقارت خود گردد و حال آنکه او بی زیاده و مانع و به هیوس است و در عین حال هیوس پائین

و طبیعی سخاوتمند دارد. زندگی زناشویی او شامل يك رشته فداکاریهای شخصی بوده است. شوهرش متأسفانه آن هیجان جنسی عادی را نداشته و لزوم رعایت غرایز جنسی را در زندگی زناشویی بهیچ روی درك نکرده است.

همسر وی احساس کرده است که چیزی کم دارد ولی درست ندانسته است که شوهرش برای او بیشتر حال کد کی را دارد و نه شوهری را. او بتدریج تمایلات جنسی خود را در طاق نسیان نهاد و خود را از دل و جان برای کمک بشوهرش آماده نمود و مانند کودکی او را پرستاری کرد و تا موقعی که زننده بود از هر حیث راضی و شادش نگاه داشت. البته خودش نیز از این خدمت و فداکاری تا اندازه ای خوشحال بود لکن همواره احساس میکرد که باید چیزی بگوید و از خودش صحبت کند و بهمین جهت پیوسته درباره حوادث روزانه زندگی خود، از چیزهایی که خریده بود و اشیائی که دیده بود صحبت میکرد. بتدریج معلوم شد که این پرچانگی او از لحاظ روانشناسی پرچانگی عادی نیست بلکه میکوشد از نابودی شخصیتش بر اثر رنج حقارت روز افزون جلوگیری کند. خوشبختانه کم کم با آگاهی به عقده خود اینك در شرف بهبودی یافتن است.

جبران

هر گاه احساس حقارت شدیدی در آدمی تولید گردد، منبع آن هر چه باشد جزء شخصیت آدمی میگردد و اعم از اینکه معلوم شخص باشد یا نباشد بدون شبهه تمایلات و تحریکات و تلاطمهایی در شخص برای رهایی یافتن از آن پدید میآید.

عقده حقارت نمیتواند بهمان حال اولیه خود باقی بماند یا بشخص

میرساند که ریشه ظاهر فریبنده و اعتماد بیش از حد از سرچشمه حقارت و عدم لیاقت آب میخورد. مابطور کلی بمحض برخورد بشخصی که خودش را میگیرد و تکبر میفرشد حس میکنیم که چیزی در چنته ندارد و آدمی صادق نیست. اما این نکته را باید بخاطر داشت که خود گرفتن و تفرعن فروختن و ادعا داشتن ممکن است بطور نا آگاه در شخص ایجاد گردد. اشخاص باین وسیله می توانند کم و بیش نواقص خود را رفع نمایند و هرگاه نمی توانستند باین وسیله اشکالات و عیوب خود را رفع نمایند شاید بکلی در صحنه اجتماع مغلوب و پایمال میشدند.

شاید معمولی ترین وسیله جبران ضعف و ناراحتی فکر، توسل به تخیل و سوار شدن بر بال تصور باشد. بشر در هر مرحله از زندگی این وسیله را بکار می بندد. زندگی کودکان مخصوصاً زندگی مخفی آنها رؤیائی بیش نیست. تخیل جهانی طلائی و بی انتهاست. تنها يك آب و رنگ مختصر تخیل کائی است تا دختر مسکین و ناتوانی را که در میان کثافت میلود تبدیل شاهزاده خانمی افسونگر نماید و غمخانه او را به کاخی رؤیا انگیز مبدل کند. قصه ها و داستانهای موهوم به کودکی که زندگی محقر و غم انگیزی دارد اجازه میدهد که در جهان دل انگیزی بسر برد که در آن شاهزاده ای باو دل می بندد و دختران پادشاه برای جلاب دوستی و محبتش سر و دست میسکنند. جوانان نیز پیوسته دردنیای شیرین احلام و تخیلات سیر میکنند. دانشجو ممکن است ارضاء تمایلات تاهمین نشده خویش را از افسانه های خیال انگیز بخواهد. دکانداری که از داشتن مغازه تنگ و محقری پیوسته رنج میبرد ممکن است این رنج را با خوابهای طلائی و تجسم دور نمای معازیه های مجاللی که در آینده نزدیک خواهد ساخت